

کپی صفحات ۹۸ تا ۱۰۶ مقدمه کتاب «خاطرات سیاسی» خلیل ملکی، بقلم دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان، مربوط به پانویس شماره ۳ نوشته ای تحت عنوان: «درباره اعتراض داریوش فروهر به دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان»، بقلم: دکتر منصور بیات زاده

## ۵- ۱۹ سفند و ۲۸ مرداد

هرچند طول عمر حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) کمتر از یک سال بود، ولی توجه به این واقعیت ارزش کوشش‌هایی را که این حزب کرد، جمعیتی را که در برگرفت و مطبوعاتی را که انتشار داد بهتر نمایان می‌سازد. ملکی که - به اصطلاح معمول خودش - "دوباره از صفر شروع کرده بود"، با دستیاری سایر انشعاب‌یون سابق حزب توده، با پشتیبانی صمیمانه برجسته‌ترین و فعال‌ترین جوانان حزب زحمتکشان، و با رهایی از محدودیت‌هایی که وجود بقائی و دوستان و هواداران شخصی او، و عناصری که به خاطر بقائی در حزب بودند، ایجاد می‌کرد فرصتی یافت که با طیب خاطر و بدون دغدغه‌های داخلی در یک سازمان سیاسی وسیع، مترقی و متشکل، فکر خلاق و انرژی نقصان‌ناپذیرش را به کار اندازد. در کمتر مدتی، گروه وسیعی از جوانان، دانشجویان، پیشوران، کارگران و کارمندان هوادار نهضت ملی به "حزب نیروی سوم" پیوستند، بطوری که در آستانه حادثه دردناک کودتای ۲۸ مرداد، حزب مزبور در سراسر ایران چندین هزار نفر عضو رسمی داشت. هفته‌نامه نیروی سوم (که پیش از جدائی از بقائی ارگان سازمان جوانان حزب زحمتکشان بود) به روزنامه سیاسی و خبری حزب تبدیل شد و مجله ماهانه علم و زندگی - که اینک یکی از آثار گرانبهای سیاسی و اجتماعی تاریخ معاصر ایران است - نقش نشریه تئوریک حزب را بر عهده گرفت. مدیر علم و زندگی خلیل ملکی و سردبیر جوان آن امیر پیشداد بود و نویسندگان آن، از ملکی گرفته تا آل احمد، هر یک به سهم خود از اقطاب تاریخ ادبیات ایران قرن بیستم محسوب می‌شوند. کار انتشار روزنامه سیاسی نیروی سوم نیز بیشتر در دست جوانان بود و ملکی فقط بر انتشار آن نظارت می‌کرد و هفته‌ای دو بار برای آن سرمقاله می‌نوشت. ستون فکاهی - سیاسی "کند و کاو" - به قلم محمود عنایت جوان - هنوز هم در خاطره‌ها محفوظ است.

خنجی ، ملک ، قندهاریان ، وثیق ، علی اصغر حاج سیدجوادی  
صفا ، ناصر وثوقی ، فریدون توللی ، غلامعلی سیار ، نادر نادرپور ،  
هوشنگ ساعدلو ، ضیاء موجدی و دیگران هر یک در این کوشش‌های قلمی  
سهم عمده‌ای داشتند و با مقالات و آثار گوناگون خویش بر غنای سیاسی  
و فرهنگی آن می‌افزودند . علاوه بر این ، حزب نیروی سوم به تشکیل سازمان  
زنان ( " نهضت زنان پیشرو " ) توفیق یافت و سلسله انتشاراتی را زیر  
عنوان " مطبوعات پیشرو " بنیاد کرد .

در واقعه نهم اسفند ۱۳۳۱ ، شاه و همدستان مرتجع و محافظه کارش  
توطئه کرده بودند که با ایجاد یک " قیام ملی " - از آن قبیل که بالاخره در  
۲۸ مرداد ۱۳۳۲ راه انداختند - دولت مصدق را ساقط کنند و ، در صورت  
امکان ، شخص او را به قتل رسانند . مطابق گزارشی که مصدق بعداً به مجلس  
داد ، شاه با او تماس گرفته و علی رغم نظر او ، اصرار کرده بود که برای مدت  
کوتاهی ، اول " به زیارت عتبات متصرف شود " و سپس برای " معالجه " عازم  
اروپا گردد ، و در ضمن از مصدق قول گرفته بود که این تصمیم را پیش خود  
محفوظ دارد مباد آنکه این خبر " سبب اغتشاش و تشنج " شود . صبح روز نهم  
اسفند که قرار بود مصدق برای انجام مراسم تودیع در دربار حاضر شود ،  
آیت‌الله بهبهانی ( که از مجتهدان بسیار با نفوذ و صاحب قدرت تهران بود )  
به مصدق تلفن کرده و گفته بود که شایعه سفر شاه " در میان مردم " ایجاد  
تشویش و نگرانی کرده است و باید او را از این کار منصرف کرد . در ضمن ،  
آیت‌الله کاشانی نیز که هنوز ریاست مجلس را برعهده داشت ( ولی در جلسات  
آن حاضر نمی‌شد ) ، با خط خود نامه‌ای برای شاه فرستاده و گفته بود که :

به عرض اعلیحضرت همایون شاهنشاهی می‌رساند  
همانطوری که ضمن نامه رسمی به وسیله هیأت رئیسه مجلس  
شورای ملی نظر خود را دائر به عدم صلاح مسافرت همایونی در  
این موقع خطیر به عرض رسانیده‌ام ، اینک بدین وسیله برای بار  
دیگر نظر خود را تایید می‌نمایم .

## ایام عظمت مستدام باد .

سید ابوالقاسم کاشانی\*

هنگامی که (بی‌خبر از توطئه‌ای که در حال تکوین بود) مصدق در دربار تشریفات تودیع را اجرا می‌کرد، گروهی از اجامر و اوباش و چاقوکشان شهر به سردستگی شعبان بی‌مخ (که اکنون، به دلائلی غیر از این، غیاباً محکوم به اعدام شده است) با همراهی یک واحد کوچک ارتش بیرون در اصلی کاخ شاه گرد آمدند و با شعارهایی برضد مصدق و به سود شاه انتظار شکار خود را می‌کشیدند. مصدق موفق شد که از در عقب کاخ خارج شود و خود را به منزل مسکونی خود - که از آنجا چندان فاصله‌ای نداشت - برساند. هنگامی که خبر به شاهپرستان رسید که "مرغ از قفس پریده است"، آنان بلافاصله به خانه مصدق رفتند و به آن هجوم کردند. پیش از این، به دفتر "حزب نیروی سوم" خبر رسیده بود که اوباش به‌سوی خیابان کاخ حرکت کرده‌اند. اینان از چون و چند ماجرا بی‌خبر بودند، اما چون منزل مصدق نیز در همان نقطه بود، دانستند که توطئه‌ای در دست اجراست. خلیل ملکی این خبر را در مدرسه، در حین تدریس، با تلفن دریافت کرد و بلافاصله توصیه کرد که اعضاء حاضر در دفتر حزب به سرعت سایر نیروها را گرد آورند و به حوالی خانه مصدق بشتابند. سپس از همانجا به مدرسه‌ای که جلال آل‌احمد در آن تدریس می‌کرد تلفن زد و از او خواست که فوراً به خیابان کاخ برود و نیروهای حزبی را در آنجا رهبری کند. در مدتی کمتر از نیم ساعت، دانشکده‌های گوناگون دانشگاه تهران، دبیرستان‌ها و دبستان‌ها، بازار، کوره‌پزخانه، چند مؤسسه دولتی از این ماجرا باخبر شدند و اعضاء حزب نیروی سوم، برای حمایت از رهبر

---

\* رجوع کنید به کلیشه عین دست‌نوشته، نشریه پرخاش، چهارشنبه

## مقدمه، گاتوزیان ۱۰۱

نهضت ملی ایران خود را به خیابان کاخ رساندند. آل احمد و اعضاء " نیروی سوم " درست در زمانی به در خانه مصدق رسیدند که اجامر و اوباش نیز کاخ شاه را رها کرده و به آنجا آمده بودند آل احمد بر چارپایم ایستاد و بادادن شعارهای ملی، رفقای حزبی را - که لحظه به لحظه تعدادشان افزایش می یافت - تحریک به زد و خورد با اوباش و ارتشیان حامی آنان کرد. از قضا، چند تن از گردن کلفت های حزب زحمتکشان بقائی که این " خائنین " و " کمونیست ها " را خوب می شناختند، با مشت و چاقو به آل احمد حمله ور شدند و او را سخت مجروح ساختند، و زدو خورد در گرفت. از جانب دیگر، نیروهای ارتشی محافظ خانه مصدق، از داخل خانه به سوی مهاجمین - که با جیب ارتشی در خانه مصدق را شکسته بودند و چیزی نمانده بود به درون خانه راه یابند - تیراندازی کردند، و به این ترتیب اوباش و اجامر در محاصره افتادند. . . . . توطئه شکست خورد و شعبان بی مخ ( که پس از ۲۸ مرداد به لقب " سرهنگ تاج بخش " مفتخر گردید ) یا در همانجا یا در جای دیگری دستگیر شد. اما حزب زحمتکشان ملت ایران ( نیروی سوم ) دنباله کار را گرفت و بلافاصله از همان زمان و همان مکان، تظاهرات عظیمی به پشتیبانی از دولت مصدق و بر ضد دشمنان آن، به راه انداخت. نکته آنکه تظاهرات حزب توده چند روز بعد ( پس از پایان ماجرا و شکست توطئه ) انجام شد.

تا این زمان، بین مصدق، ملکی و " حزب نیروی سوم " تماس زیادی وجود نداشت اولاً مصدق و ملکی سابقه آشنائی شخصی نداشتند، زیرا که ملکی مردی خجول و گوشه گیر بود و در ضمن چشم طمع به موقع و مقامی هم نداشت، و به این جهت در زمان همکاری با بقائی، رابطه اصلی حزب با مصدق بقائی محسوب می شد؛ ثانیاً هنگامی که حزب زحمتکشان ملت ایران تجزیه شد، هنوز علل اختلاف درون حزبی برعموم، از جمله مصدق پوشیده بود و بقائی نیز علناً با مصدق در نیفتاده بود. در نتیجه طبیعی بود که مصدق ( که ملکی و انشعابیون سابق حزب توده را نمی شناخت )، بویژه بر اثربلیغات بقائی پیش شخص او، در ماهیت این واقعه تردید کند و بدون آنکه بد اینان

را بخواهد، اصراری به نزدیک شدن به "حزب نیروی سوم" از خود نشان ندهد، ثالثاً، ملکی و یارانش دلیلی نمی‌دیدند که خود را شخصاً به مصدق بچسبانند و مصدق اوقات او گردند، زیرا که آنان کار خود را بدون هیچ گونه چشمداشتی انجام می‌دادند و رسالت خود را نیز وسیع‌تر از صرف نزدیکی با شخص مصدق می‌دانستند. باری، نقش "نیروی سوم" در واقعه نهم اسفند با توجه به گذشت چندماه مخالفت علنی بقائی و سایرین با مصدق و پشتیبانی همه جانبهای که این حزب به دولت و نهضت ملی داده بود - سبب شد که مصدق خود رأساً با ملکی تماس بگیرد و شخص او و سی‌تن از فعالان "حزب نیروی سوم" را در بعد از ظهر برای آشنائی شخصی و صرف چای به‌خانه خود دعوت کند. جلال‌آل‌احمد در خاطرات خود به این واقعه اشاره‌ای کرده است. این سبب شد که از آن پس ملکی و "حزب نیروی سوم" با مصدق مستقیماً در تماس باشند...

تصمیم مصدق مبنی بر مراجعه به آراء عمومی برای بستن مجلس هفدهم دلائل گوناگونی داشت اما مهم‌ترین دلیل آن - چنان که خود او نیز تأکید کرده است - تصمیم اقلیت مجلس به استیضاح دولت به مناسبت انتشار اسکناس بدون مشورت قبلی با مجلس بود. این خنده‌دار است که دولتی برای انتشار اسکناس باید پیش‌پیش از مجلس "اجازه" بگیرد، اما در کشوری که پایه و اساس آن - در همه سطوح و در تمامی وجوه - بر سوءظن و عدم اعتماد قرار دارد، حیرت‌انگیز نیست. اگر دولت با مراجعه به مجلس بر عرضه پول کشور می‌افزود، مسأله علنی می‌شد و این خطر وجود داشت که گروهی از دلالان و بازار سیاه‌چیان با توسل به احتکار (یا مستقیماً) بر قیمت کالاها اضافه‌کنند و بر اثر این تورم، ارزش واقعی قدرت خریدی را که انتشار اسکناس اضافی (موقتاً) برای توده مردم ایجاد می‌کرد فوراً از بین ببرند. عده زیادی از نزدیکان و مشاوران مصدق و سایر سران نهضت ملی با این تصمیم مخالف بودند، و حق داشتند؛ دولت ملی در آن زمان سخت ضعیف بود و تنها نقطه اتکاء آن پشتیبانی مردم بود که در صورت بروز توطئه‌های می‌توانستند از اکثریت

کوچکی که در مجلس وجود داشت هسته‌های بسازند و از نهضت ملی دفاع کنند. هیچ معلوم نیست که اگر در زمان قیام سی‌ام تیر این اکثریت در مجلس بست ننشسته بود، قیام مزبور پیروزی تاریخی خود را به دست آورد. از سوی دیگر، چنین اکثریتی - ولو کمتر از سابق - هنوز در مجلس موجود بود و مصدق می‌توانست منطقاً پاسخ استیضاحی را که علی‌زهری کارگردان اصلی آن شده بود بدهد و رأی اعتماد بگیرد. آخر اینکه همه می‌دانستند که دشمن داخلی و خارجی در کمین است و پی‌فرصت مناسب می‌گردد: اگر مجلس هفدهم بسته نشده بود، به احتمال زیاد کودتای بیست و هشت مرداد - دست کم در آن تاریخ - رخ نمی‌داد. اما مصدق هیچ یک از این دلایل، و دلایل مشابه آن را نپذیرفت و اصرار کرد که با مراجعه به مردم مجلس هفدهم را ببندد. به گمان ما، دلیل اصلی این اصرار (و حتی می‌توان گفت: لجاجت) فقط و فقط روانی بود: مصدق از هیاهوی اقلیت مجلس - که اکنون عدمای از همکاران سابقش آنرا رهبری می‌کردند - به‌جان آمده بود و تاب و توان روبرو شدن با استیضاح کذا را در خود نمی‌دید.

در هر حال، اغلب رجال و شخصیت‌های ملی (و از آن جمله دکتر شایگان) دلایل مخالفت خود را با بستن مجلس، شخصاً به مصدق ابراز کردند و کمترین نتیجه‌ای نگرفتند. خلیل‌ملکی نیز به همین دلایل بستن مجلس را کاری خطرناک می‌دانست و نهایت سعی خود را به کار برد که مصدق را از این تصمیم منحرف سازد. آنچه اینک در این جا نقل می‌کنیم عین مطالبی است که دکتر کریم سنجابی در ملاقاتی در منزل مسکونی سابق خود (واقع در محله دروازه شمیران) در سال ۱۳۳۹ برای نویسنده، این‌طور شرح داده است: در آن زمان، آقای ملکی که از مخالفت من [دکتر سنجابی] و داریوش فروهر با بستن مجلس باخبر بود، به‌من تلفن زد و پیشنهاد کرد که ما سه تن [سنجابی، ملکی و فروهر] به عنوان نمایندگان احزاب هوادار نهضت ملی [ " ایران " ، " نیروی سوم " و " ملت ایران " ] به دیدار دکتر مصدق رویم و از جانب این احزاب با بستن مجلس مخالفت کنیم. ما هم پذیرفتیم و هر سه تن متفقاً به

ملاقات دکتر مصدق شتافتیم. در این ملاقات، ما [سنجابی و فروهر] میدان را به ملکی سپردیم که از جانب ما نیز دلائل مخالفت با بستن مجلس را عرضه سازد و دکتر مصدق را از تصمیم خود منصرف کند. اما مصدق این نظر را نپذیرفت و دلائل خود را برای بستن مجلس تأکید کرد. بالاخره، "آقای ملکی، با همان تندی خاصی که در او سراغ دارید، از جا برخاست و گفت: آقای دکتر مصدق، این راهی که شما می‌روید به جهنم است، ولی ما تا جهنم به دنبال شما خواهیم آمد. در اینجا، ما نیز برخاستیم و هر سه نفر پس از خداحافظی با مصدق جلسه را ترک کردیم." (۳۶)

شاه و همدستان داخلی و خارجی او از بستن مجلس سوءاستفاده کردند و شب هنگام ۲۴ مرداد ۱۳۳۲ (پس از دزدیدن دکتر حسین فاطمی - وزیر خارجه - مهندس حق شناس - وزیر راه - مهندس زیرک زاده و گروهی دیگر از سران نهضت ملی و محبوس ساختن آنان در کاخ شاه) فرمانی به دست سرهنگ دوم نصیری (فرمانده گارد سلطنتی) دادند که نیمه شب، پس از محاصره محل با نیروهای نظامی (و از جمله چند تانک)، به دکتر مصدق تسلیم کند. این فرمان، فرمان عزل دکتر مصدق بود. و همزمان با این، سرلشکر بازنشسته فضل‌الله زاهدی به نخست‌وزیری "منصوب" شده بود... بر اثر کشف - و سپس شکست - کودتا، شاه که در کلاردشت، در کنار دریای خزر، در انتظار نتیجه بود، با ثریا به بغداد فرار کرد و از آنجا نیز به رم رفت. توده مردم، که بر اثر خبر شکست کودتا به هیجان آمده بودند، دو سه روز تمام به خیابان‌ها ریختند، مجسمه‌های شاه و رضاشاه را از میدان‌های شهر پائین کشیدند، و

---

(۳۶) این نویسنده از روایت شخص ملکی در باره این ملاقات بکلی بی‌خبرم، ولی شاید کسان دیگری شرح آن را از خود او شنیده باشند. در هر صورت، ملکی نیز مانند سایر رجال نهضت ملی علناً از تصمیم مصدق صدر صد پشتیبانی کرد و "حزب نیروی سوم" در سازمان دادن و تبلیغات برای گرفتن رأی مثبت فعالانه دخالت داشت.

خواهی نخواهی نظم شهر را نیز برهم زدند. در این میان، زاهدی، "کیم" روزولت - نماینده سازمان جاسوسی آمریکا - و عوامل و نیروهای ارتجاع داخلی نیز متفقا" درصدد بودند که نقشه اضطراری را ( که برای شکست احتمالی کودتای اولی در نظر گرفته شده بود) به اجرا گذارند. در نتیجه، به شرحی که تفصیل آن در بسیاری از کتابها موجود است، مبالغی پول در اختیار آیت الله بهبهانی گذاشته شد که او - با کمک حاج میرزا عبدالله (پسر مسیح تهرانی)، معروف به آیت الله چهلستونی، که وی نیز از مجتهدان مقتدر و ثروتمند تهران بود - وجوه مزبور را در میان چاقوکشان و باج گیران و میدان داران معروف شهر - از جمله شعبان بی مخ

و دیگران - پخش کند تا

اینان به نوبه خویش با انتشار آن پولها بین نوجهای خود، قوادان و فاحشگان "قیام ملی بیست و هشت مرداد" را بوجود آورند، نهضت بزرگی را درهم شکنند و ملتی را برباد دهند. در آن روز، فقط چند واحد ارتشی فعالانه و با نقشه قبلی از ابتدا در کودتا دخالت داشتند. دیگران در پادگانها و خانههایشان نشستند و نه از ستاد ارتش، نه (ظاهرا) از حزب توده - که شبکه نظامی وسیع و منظمی داشت - دستوری دریافت نکردند. فقط سرتیپ دفتری که از جانب مصدق به ریاست شهربانی منصوب شده بود و قرار بود در مقابل مهاجمین مقاومت کند، علی رغم خویشاوندی خود با مصدق، نیروهای خود را در اختیار دشمن گذاشت!

از آنجا که خانوادهها و مردمان عادی از بی نظمی شهر به وحشت افتاده بودند، روز بیست و هفتم مرداد مصدق به ملکی تلفن زد و از او خواست که اعضاء "نیروی سوم" را در روز بعد مرخص کند و به آنان جدا" توصیه نماید که از شرکت در تظاهرات خیابانی ( تا چه رسد به تشکیل تظاهرات خیابانی) پرهیز کنند. در نتیجه، بخشی از اعضاء "نیروی سوم" در آن روز تاریخی، در انتظار دستور تشکیلاتی در خانههایشان بودند و آنهایی نیز که قبلا" مطلع نشده بودند و خواستند برای کسب تکلیف به دفتر حزب رجوع کنند، فرصتی



نیافتند زیرا هنوز معدودی از آنان گرد هم نیامده بودند که اوباش و چاقو-  
کشان، دفتر حزب را در محاصره گرفتند و پس از زد و خوردی آن را تصرف  
کردند و آتش زدند... خانهٔ مصدق، پس از دفاع مردانهٔ نیروهای محافظ  
آن (به فرماندهی سرهنگ ممتاز) به دست شاه پرستان افتاد، اموال آن به  
تاراج رفت و بنای آن منهدم شد. اما مصدق به همراهی و با اصرار شدید  
یارانش - بویژه شادروان محمود نریمان که گویا او را تهدید به خودکشی کرده  
بود - حاضر شد که پیش از سقوط نهائی خانقاه آن را ترک کند و در جای  
دیگری بماند. در آن شب تاریخی خیلی کسان در اختفاء رفتند. یکی از اینان  
خلیل ملکی بود...

کپی صفحات ۹۸ تا ۱۰۶ مقدمه کتاب «خاطرات سیاسی» خلیل ملکی، بقلم دکتر محمدعلی همایون کتوزیان،

مربوط به پانویس شماره ۳ نوشته ای تحت عنوان:

**درباره اعتراض داریوش فروهر به دکتر محمدعلی همایون کتوزیان**

و مطالبی چند در نقد نوشته:

«ناظران می‌گویند... روایت سنجابی، ملکی و صدیقی از مخالفت با رفراندوم دکتر مصدق»

دکتر منصور بیات زاده

تاریخ انتشار در سایت سازمان سوسیالیستهای ایران در روز چهارشنبه ۲۵ دی ۱۳۹۲ - ۱۵ ژانویه ۲۰۱۴

[www.ois-iran.com](http://www.ois-iran.com)